

در راه راست گرداندن چند ناراستی (بخش یکم)*

محمد امینی



بسیار بُود که بیش‌رمی باید کرد تا غرض حاصل شود ۱

اینک که پنجاه سال از درگذشت زنده یاد محمد مصدق می‌گذرد، کارزار ناراست گویی درباره‌ی او، همچنان برپا است و تئور پراکندن دروغ، همچنان داغ!

یکی از پذیرفته‌ترین ناراستی‌ها درباره‌ی مصدق، این اتهام است که او بارها پیشنهادهای منطقی ایالات متّحد آمریکا و بریتانیا را برای برون رفت از بحران نفت نپذیرفت و اقتصاد ایران را با ورشکستگی روبه‌رو ساخت و زمینه‌ی کودتا را فراهم گرداند.

نخستین ناراستی در این زمینه، اشاره به مذاکرات هشتادساعته‌ی مصدق با جرج مک‌گی، دستیار وزیر امور خارجه‌ی ایالات متّحد آمریکا در واشنگتن است. مصدق در میانه‌ی مهرماه ۱۳۳۰ (اکتبر ۱۹۵۱) برای دفاع از حقوق ایران در شورای امنیت سازمان ملل، راهی نیویورک شد و سپس به واشنگتن رفت و به پیشنهاد دین اچسن، ۲ وزیر امور خارجه‌ی ترومن، میانجی‌گری آن کشور را برای یافتن راهکاری که مورد پذیرش ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس باشد، پذیرفت و به مذاکره با مک‌گی نشست.

راستی این است پس از سخنان تهدید آمیز لرد هربرت استتلی موریسون در مجلس عوام و سپس نامه‌ی وینستون چرچیل، نخست‌وزیر تازه‌ی بریتانیا به ترومن و گله‌مندی او از این که رئیس‌جمهور ایالات متّحد آمریکا، «دزد نفت ما» را به کاخ سفید راه داده، آشکار بود که دولت چرچیل و شرکت نفت ایران و انگلیس، سودای کنار آمدن با مصدق را نداشتند. مصدق از این رویداد بی‌خبر بود و صادقانه به پای مذاکرات نشست. وارونه‌نویسان تاریخ می‌نویسند که در پایان این گفت‌وگوهای مصدق با مک‌گی و دستیارانش، «او همه‌ی پیشنهادهای منطقی آمریکا را رد کرد تا پیروزمندانه به ایران باز گردد»! راستی‌های تاریخ با این داورى‌ها، خویشاوندی دوری هم ندارند. دین اچسن در یادمانده‌ی خود می‌نویسد که در پیامد این گفت‌وگوها، چنین می‌نمود که مصدق همه‌ی پیشنهادهای او را پذیرفته باشد:

«مصدق حتی پذیرفت که [پالایشگاه آبادان] از سوی یک گروه بیطرف، مانند یک شرکت هلندی اداره شود... برپایه این پیش‌دانسته‌ها، آن سه [مک‌گی و دو دستیارش در وزارت امور خارجه] طرح خردمندانانه‌ای ریختند که برپایه‌ی آن، شرکت نفت ایران و انگلیس، نفت ایران را برپایه‌ی همان تقسیم پنجاه - پنجاه میان دولت و شرکت، مانند دیگر کشورهای خلیج فارس دریافت می‌کرد... من بر این باور بودم که ما مصالح یک توافق را در دست داریم... رُون ۳ بر آن بود که از آن جا که مصدق به منافع خارجی بریتانیا تاخته، باید شکست بخورد و نابود گردد. این رفتار لجوجانه‌ی بریتانیا، ادامو مذاکرات را ناممکن ساخت و راه هرگونه عقب‌نشینی آبرومندانانه را بر مصدق بست.» ۴

اچسن می افزاید که مک گی و دستیارش، پاول نیتزی، «چنین وانمودند که گفت و گو ها از این رو پایان یافته که مصدق بهای روشنی را برای [بشکه‌ی] نفت که بتوان برپایه‌ی آن پیشنهادی به بریتانیا بدهند، نپذیرفته است». ۵ اچسن می دانست که مصدق دریافته بود که این ها بهانه ای بیش نیست و شکست گفت و گوها، به دلیل لجبازی شرکت نفت ایران و انگلیس با پشتیبانی چرچیل بوده و نه ناروشنی بهای بشکه‌ی نفت:

«به من گفتند که مصدق هرگز آن بهانه را باور نکرده است. مصدق می دانست که بریتانیا می خواهد تا پایان کار ستیز کند و او اعلام جنگ تا پایان کار را با سر بلندی پذیرفت». ۶

جرج مک گی یادشده، در گفت و گو با فراهم کننده‌ی تاریخ شفاهی کتابخانه‌ی ترومن، به این پرسش او که «آیا فکر می کنید که بریتانیایی ها لجباز بودند»، چنین پاسخ می دهد:

«بسیار زیاد! [شرکت] نفت ایران و انگلیس را یک حسابدار اسکاتلندی به نام ویلیام فریزر اداره می کرد که از جهان نو آگاهی چندانی نداشت. ناتوانی او در دریافت از نیروهای سیاسی ایران، به پیدایش گرفتاری بزرگ برای آن ها انجامید... آن ها یک فرصت تاریخی را از دست دادند. ما به آن ها هشدار دادیم که [به مصدق] طرح ۵۰-۵۰ را پیشنهاد می کنیم. آن ها [ایران و شرکت] می توانستند بر سر طرح ۵۰-۵۰ کنار بیایند، اما شرکت نفت ایران و انگلیس چنین پیشنهادی را نداد... در میانه‌ی بن بست گفت و گوها، من پیشنهاد کردم که هریمن با لرد استوکس به میانجی گری میان دولت ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس بپردازند اما به جایی نرسیدند».

راستی این است که بیست روز پس از آغاز نخست وزیری مصدق، دولت بریتانیا و شرکت نفت ایران انگلیس، دادخواست خود را برای لغو ملی شدن صنعت نفت ایران که به اتفاق آراء به تصویب مجلس شورای ملی ایران رسیده بود، به دیوان داورى لاهه ارائه داده بودند و آشکار بود که در هنگام سفر مصدق به ایالات متحد آمریکا، چهار ماه پس از این دادخواست، دولت بریتانیا و شرکت نفت ایران و انگلیس، هرگز سودای کنار آمدن با ایران را نداشتند و سرنوشت گفت و گوهای مصدق با اچسن، از پیش آشکار بود.

جا دارد که در همین جا، به یک برداشت نادرست درباره‌ی دادخواست دولت بریتانیا به دیوان داورى لاهه نیز بپردازم (همه‌ی تاریخ ها در سال ۱۹۵۱/۱۳۳۰ است):

- در ۲۶ ماه می (۴ خرداد)، دولت بریتانیا علیه ایران به دیوان داورى لاهه شکایت کرد.

- در ۲۲ ژوئن (۳۱ خرداد)، دادگاه لاهه روز سوم سپتامبر (۱۱ شهریور) را برای دریافت دادخواست یا لایحه (Memoire) بریتانیا و روز سوم دسامبر (۱۱ آذر) را برای دریافت پاسخ به دادخواست یا لایحه‌ی جوابیه از سوی ایران (Countre Memoire) برگزید. ۷

- دولت بریتانیا از این هم فراتر رفت و در همان نشست ۳۱ خرداد، از دیوان داورى خواست که برای جلوگیری از به اجرا نهاده شدن «خلع ید» از شرکت نفت ایران و انگلیس، قرار تأمینی صادر کند. دیوان داورى، روز ۳۰ ژوئن (۸ تیر) را برای رسیدگی به این درخواست بریتانیا برگزید.

اگرچه برخی از تاریخ سازان، نوشته و یا گفته اند که سفر شتابان سه نماینده‌ی ایران به لاهه برای پاسخ به دادخواست بریتانیا در آخرین لحظات بوده، ۸ این داورى یا گواه ناآگاهی است و یا نشانی از کوشش برای بدنام ساختن دولت مصدق. راستی این است که دولت ایران هرگز به دادخواست دولت بریتانیا که زمان پاسخ به آن، دوشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۳۰ بود، پاسخ نداد و در برگ های ۷۰۰ تا ۷۶۵ آرشیو دیوان لاهه که دربرگیرنده‌ی پرونده‌ی ایران است، نشانی از «لایحه‌ی جوابیه‌ی ایران» به چشم نمی خورد. سفر آقایان علی شایگان، حسن صدر و اصغرپارسا به لاهه که در تیرماه ۱۳۳۰ روی داده، برای پاسخ به درخواست بریتانیا برای صدور قرار تأمینی بوده و نه پاسخ به دادخواست! شوربختا برای تاریخ سازان که علی شایگان که خود نماینده‌ی تهران در مجلس شورای ملی بود، پس از بازگشت از این سفر، ماجرا و انگیزه‌ی سفر را در روز ۳۰ تیرماه ۱۳۳۰ به نمایندگان مجلس گزارش داده و این گزارش در مذاکرات رسمی مجلس در دسترس است.

شاهکار حقوقی مصدق و یارانش در این بود که دریافته بودند هرآینه به جای پاسخ به دادخواست بریتانیا، دادخواستی برای رد صلاحیت دیوان لاهه برپایه یک بند فراموش شده در پیمان نفت ۱۹۳۳ به آن دیوان بدهند، نیازی به واکنش حقوقی به دادخواست بریتانیا نخواهند داشت! از این رو است که در روز دوشنبه ۱۴ بهمن ۱۳۳۰ (۴ فوریه ۱۹۵۲) که یک هفته پیش از مهلت دریافت لایحه‌ی جوابیه‌ی ایران به دادخواست بریتانیا بود، حسین ثواب، وزیر مختار ایران در هلند، لایحه‌ی تازه‌ی دولت ایران را در رد صلاحیت دیوان داورى برای رسیدگی به شکایت بریتانیا، در ۲۸ برگ و ۲۸ پیوست زیر نام لایحه‌ی ناپذیرفته شناختن صلاحیت دادگاه ۹ به آن دیوان داد.

یک هفته پس از دریافت این سند، دادگاه اعلام کرد که «از آن جا که دولت شاهنشاهی ایران سندی را زیر نام لایحه ناپذیرفته شناختن صلاحیت دادگاه ... تحویل داده است»، نیازی به دریافت پاسخ به دادخواست دولت بریتانیا نمی باشد. سفر مصدق به هلند و شرکت در دیوان لاهه نیز، نه برای رسیدگی به دادخواست دولت بریتانیا، که برای رسیدگی به

عدم صلاحیت دادگاه در رسیدگی به این شکایت بود. سرانجام در روز ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۲ (۳۱ تیرماه ۱۳۳۱)، دیوان داورى لاهه رای به عدم صلاحیت خود داد.

«... دیوان چنین نتیجه می‌گیرد که صلاحیت رسیدگی به شکایتی را که دولت امپراتوری بریتانیا طرح نموده است ندارد و ورود در مسائل دیگری را هم که در صلاحیت دیوان طرح شده است، لازم نمی‌داند. طی قرارى که دیوان در تاریخ ۵ ژوئیه ۱۹۵۱ صادر نمود، اعلام گردید که اقدامات تأمینیه مصرح در قرار مزبور به طور موقت و در انتظار صدور رای قطعی دیوان تجویز شده است. اینک که رای دیوان صادر گردیده، بدیهی است که قرار موقت مزبور از اعتبار ساقط است و هیچگونه اثری بر آن مترتب نخواهد بود.»

اینک به رشته‌ی گسسته سخن درباره‌ی «لججازی» مصدق با «پیشنهاد» مشترک بریتانیا و ایالات متحد آمریکا می‌پردازم. راستی این است که این پیشنهاد، یک ماه پس از رای دیوان دادرسی لاهه و شکست دولت بریتانیا، در قالب نامه‌ی مشترکی از سوی ترومن و چرچیل، در چهارم شهریورماه ۱۳۳۱ به دولت مصدق داده شد. در بالا اشاره کردم که به گفته‌ی مک گی، پس از بن بست گفت و گوهای واشنگتن در میانه مهرماه ۱۳۳۰، او پیشنهاد کرده بود که هریمن و لرد استوکس به میانجی‌گری بپردازند و شرکت نفت ایران و انگلیس را قانع کنند که پیشنهاد ایالات متحد آمریکا را بپذیرد. می‌دانیم که آن میانجی‌گری راه به جایی نبرد زیرا چرچیل و شرکت نفت ایران و انگلیس، آن چنان دل به چشم انداز پیروزی خود در دیوان لاهه بسته بودند که به میانجی‌گری تن در نمی‌دادند.

اینک که دولت بریتانیا با شکستی غیرقابل پیش بینی در دیوان دادرسی روبه رفته بود، چرچیل به یاد میانجی‌گری ایالات متحد آمریکا افتاد و نامه‌ی مشترک او و ترومن، پیامد شکست بریتانیا در دیوان لاهه بود.

شوخى تاریخ در این است که پس آن شکست تاریخی، بند نخست پیشنهادی که در این نامه به ایران داده شده، پذیرش صلاحیت دیوانی است که یک ماه پیشتر، رای به عدم صلاحیت خود داده بود! ترومن و چرچیل، با اشاره ای گذرا به نامه‌ی بلندی که مصدق در ۱۶ مرداد ۱۳۳۱ از راه سفارت بریتانیا برای آن دولت فرستاده و خواهان رهیافتی برای پایان دادن به تحریم نفتی ایران شده بود و بدون پرداختن به مفاد آن نامه، پیشنهاد خود را چنین آغاز کردند:

«موضوع غرامتی که بابت ملی شدن موسسات شرکت نفت انگلیس و ایران واقع در ایران باید پرداخته شود و با در نظر گرفتن وضع حقوقی طرفین که بلافاصله قبل از ملی شدن موجود بوده است و با توجه به کلیه دعوی و دعوی متقابل طرفین به دیوان بین المللی دادگستری ارجاع خواهد شد...»

ناگفته آشکار بود که تن در دادن به این پیشنهاد، تن در دادن به صلاحیت دادگاهی بود خود به رد صلاحیتش رای داده بود!

برخلاف ارونه نویسان تاریخ، پاسخ مصدق که گزارش آن به مجلس شورای ملی داده شده، نه از راه لججازی، بلکه از راه پافشاری به حقوق بود. پاسخ مصدق این بود که بازگشت چشم بسته ایران به دیوان داورى لاهه، پذیرفتنی نیست و «محاکم ایران که بعد از رای دیوان لاهه یگانه مرجع رسیدگی دعوی شرکت سابق می‌باشد، برای رسیدگی به شکایت شرکت سابق و احقاق حق، آماده و مهیا است». با این همه، مصدق در پاسخ به نامه چرچیل و ترومن، یادآور شد که ایران آمادگی دارد که در شرایط معینی به داورى آن دادگاه تن در دهد:

«در صورتی که شرکت مزبور نخواهد دعوی خود را به مرجع قانونی [در ایران] ارجاع کند، دولت این جانب حاضر است پس از حصول توافق در مسائل ذیل، قضاوت دیوان لاهه را قبول نماید:

۱- تعیین میزان و تقسیم پرداخت غرامت اموالی که شرکت سابق در موقع ملی شدن صنعت نفت در ایران داشته، بر اساس هر قانونی که در یکی از ممالک برای ملی شدن صنایع بکار رفته و شرکت سابق آن را قبول کند. این تنها غرامتی است که دولت ایران به شرکت سابق خواهد پرداخت و غیر از این، شرکت ادعای هیچگونه غرامتی نخواهد داشت.

۲- رسیدگی به دعوی و حل اختلافات طرفین از ۱۹۳۳ تا آخر ۱۹۴۷ بر اساس قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ و از اول ۱۹۴۸ تا سی‌ام آوریل ۱۹۵۱ مطابق نهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ (تاریخ تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت) بر اساس قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ و قرارداد الحاقی گس - گلشایبان که شرکت سابق آن را قبول و امضاء کرده و دولت و مجلس ایران آن را برای استیفای حقوق ملت ایران کافی ندانسته‌اند....

۳- رسیدگی و تعیین میزان خسارت دولت ایران ناشی از مشکلات و موانعی که دولت انگلیس و شرکت سابق در راه فروش نفت ایران ایجاد کرده‌اند و همچنین خسارات ناشی از تضییقات نسبت به صادرات کالا و استفاده از جوه استرلینگ که دولت انگلیس در بند ب ماده ۳ ضمیمه‌ی پیام آن را تصدیق کرده است.

۴- تادیهی قبلی و علی‌الحساب (۴۹) میلیون لیره‌ای که شرکت سابق ضمن بیلان ۱۹۵۰ بابت افزایش حق‌الامتياز و مالیات و حق‌السهم ایران از ذخایر به حساب آورده است.»

در هیچ کجای این پاسخ، نشانی از «لجبازی» به چشم نمی‌خورد. مصدق که در گفت و های واشنگتن، همه‌ی پیشنهادهای دولت ترومن را پذیرفته بود و پس از یک سال و اندی کارشکنی دولت بریتانیا و شرکت نفت ایران و انگلیس، رای دیوان دادرسی لاهه را در عدم صلاحیت در دست داشت، اینک برای بازگشت به آن دادگاه، چند پیش شرط ساده را به دولت بریتانیا پیشنهاد می‌کرد که آشکار است از سوی دولتی که مصدق را «دزد نفت بریتانیا» می‌دانست، پذیرفتنی نبود. چرچیل و شرکت نفت ایران و انگلیس، به هیچ پیامدی جز شکست و تسلیم ایران تن در نمی‌دادند. پیشنهادهای دیگری که در ماه‌های پایانی سال ۱۳۳۱ به ایران داده شد، خویشاوندی دوری هم با راستی و یا حسن نیت برای یافتن راه حل نمی‌داشتند.

با پیروزی آیزنهاور در انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا در میانه‌ی آبان ماه ۱۳۳۱، کارزار پنهان و خزنده برای براندازی دولت مصدق آغاز شد که رویداد نهم اسفند آن سال و سپس گشتن افشارطوس در آغاز اردیبهشت ۱۳۳۲، نشانه‌هایی از آن بود.

وبلیر در گزارش خود پیرامون برنامه ریزی کودتا که خود او از مهندسان آن بود، می‌نویسد:

«در پایان سال ۱۹۵۲ [دی ماه ۱۳۳۱]، دیگر اشکار شده بود که دولت مصدق در ایران، توانایی حل و فصل مسائل نفتی با کشورهای باختری ذینفع را ندارد.... هیچ اقدام اصلاحی دیگر نمی‌توانست برای بهبود شرایط کارساز باشد مگر برنامه پنهانی که شرح آن در زیر می‌آید...» ۱۰

راستی این است که کارزار برنامه ریزی برای براندازی مصدق در همان هفته‌های پس از پیروزی آیزنهاور آغاز شد. دوهفته پس از انتخابات، وودهاس، سرپرست پیشین ستاد MI6 در تهران پیش از بسته شدن سفارت بریتانیا و سم فال، کارمند بلندپایه‌ی امنیتی سفارت که سالیانی پس از کودتا سفیر آن کشور در ایران شد، راهی واشنگتن شدند و با هم‌تاهای آمریکایی خود دیدار کردند. در دیدار دوم دسامبر (۱۱ آذرماه ۱۳۳۱)، کریمیت روزولت به این نشست پنهانی پیوست و سرانجام در میانه‌ی بهمن ماه، تیم مشترک امنیتی و دیپلماتیک دوکشور، با وزیر امور خارجه ایالات متحده و رئیس سازمان سیا دیدار کردند و در این نشست بود که سرپرستی پروژه به روزولت و اگذار شد. روزولت برای بررسی زمینه کودتا، یکی از ناشناس‌ترین کادرهای سیاسی سازمان سیا را که مایلز کولپند نام داشت، به ایران گسیل کرد. ۱۱

برپایه‌ی گزارش کولپند، روزولت و هم‌تاهای بریتانیایی ایشان، دولت آیزنهاور سندی را با نام «سازه‌های درگیر در براندازی مصدق»، در ۱۶ آوریل ۱۹۵۳ (۲۷ فروردین ۱۳۳۲)، فراهم کرد و پروژه‌ی براندازی مصدق با تصویب بودجه‌ای پنهانی، رسماً آغاز گردید.

از این رو، سخنان و نوشتارهای کسانی که پیشنهادهای بریتانیا و ایالات متحده را در هفت-هشت ماه پایانی زمامداری مصدق، پیشنهادهایی جدی و قابل بررسی برمی‌شمارند و به مصدق خرده می‌گیرند که این پیشنهادها را نپذیرفته و راه را برای کودتا هموار کرده، یا از سرناآگاهی از تاریخ است و یا در سودای گمراه‌سازی و وارونه‌نویسی تاریخ. دولت بریتانیا که از همان فردای آغاز نخست‌وزیری مصدق در سودای براندازی او بود، اینک با چرخش در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا، به آرزوی خود رسیده بود و نیازی به کنار آمدن با مصدق نمی‌دید. چرخ نیرومند پروژه‌ی براندازی نخست‌وزیر ایران به گردش افتاده بود و دولت مصدق که بسیاری از هم‌پیمانان پیشین خود را نیز از دست داده بود، یارای ایستادگی در برابر دو نیرومندترین سازمان امنیتی جهان آن روز و وابستگان ایرانی ایشان را نداشت.

* بخش یکم این نوشتار چند روز پیش در بیست و هشتمین شماره نشریه‌ی ایران فردا در تهران به چاپ رسید.
۱ قابوس‌نامه.

Dean Acheson ۲

Sir Leslie Rowan ۳ سرپرست خزانه داری بریتانیا و نماینده‌ی آن دولت در شرکت نفت ایران و انگلیس.

Acheson, Dean: Present at the Creation, New York, ۱۹۸۷ ۴، صص ۵۱۰-۵۱۱

۵ همان.

۶ همان.

۷ دایوان لاهه به درخواست دولت بریتانیا، زمان دریافت دادخواست بریتانیا را تا ۱۰ اکتبر و به درخواست دولت ایران، زمان دریافت پاسخ ایران را تا ۱۱ فوریه (۲۱ بهمن) تعیین داد.

- ۸ از جمله بنگرید به خاطرات امیراصلان افشار که در آن هنگام یکی از کارکنان سفارت ایران در هلند بوده.
- ۹ .Refus du Gouvernement Imperial de Reconnaître la Competence de la Cour
- ۱۰ برگ های 69-70 متن انگلیسی گزارش ویلبر.
- ۱۱ گزارش این دیدارها را من در کتاب سوداگری با تاریخ آورده ام.

گزارش «قیام ملی ۲۸ مرداد» از زبان سازمان دهندگان

محمد امینی

برای پژوهشگرانی که در جستجوی راستی های تاریخ اند، اسناد تازه ی سیا و وزارت امور خارجه ی ایالات متّحد آمریکا، برآن چه که اسناد پیشین و گزارش های اشکارشده ی دولت بریتانیا و یادمانده های بسیاری از نخبگان سیاسی ایرانی، بریتانیایی و آمریکایی، بیشتر نشان داده بودند، پرتوی تازه ای می افکند. یکی از این اسناد، گزارشی است که

اقای کرمیت روزولت، رئیس بخش خاور نزدیک و شمال آفریقا و مدیر برنامه ریزی در سازمان سیا، از چند و چون کوشش خود برای به راه انداختن «قیام ملی»، به بلندپایه ترین رهبران آن سازمان داده است.

برپایه‌ی گزارش‌هایی که در آن جای گفت و گو نیست، کرمیت روزولت پس از سازماندهی پروژه‌ی براندازی مصدق، در روز یکشنبه یکم شهریور ۱۳۳۲ با محمدرضا شاه در کاخ دیدار کرد و سپس راهی لندن شد و سرانجام یک هفته پس از ۲۸ مرداد، به واشنگتن رسید. در روز آدینه، بیست و هشتم اوت ۱۹۵۳ (۶ شهریور ۱۳۳۲)، نشست ویژه‌ای در ستاد سیا در شهر لنگلی [۱] در پیرامون واشنگتن برگزار شد تا روزولت گزارش «قیام ملی» را که آمریکا و بریتانیا «هیچ نقشی در آن نداشتند»، به آگاهی همکاران بلندپایه‌ی خود در سازمان سیا برساند.

شرکت کنندگان در این نشست، هشت تن بلندپایه ترین مدیران سازمان سیا و یک گزارشگر آن سازمان اند: سرلشکر چارلز کیبل، معاون رئیس سازمان سیا؛ فرانک ویزنر، مدیر بخش برنامه ریزی؛ ریچارد هلمز، رئیس بخش عملیات و رئیس آینده‌ی آن سازمان؛ کرمیت روزولت، رئیس بخش خاور نزدیک و سرپرست پروژه‌ی آژاکس؛ تریسی بارنز، رئیس بخش کارزار سیاسی و روانی؛ جان والر، رئیس بخش خاور نزدیک و سرپرست بخش ایران؛ و دونالد ویلبر، برنامه ریز پروژه‌ی آژاکس. دو مدیر بلندپایه‌ی دیگر نیز در این نشست شرکت داشتند که در سند سازمان سیا، نام آن‌ها فاش نشده است.

به هر روی به گزارش این نشست بپردازیم. نشست را آقای ویزنر آغاز می‌کند و چنین می‌گوید:

«ویزنر: آقای روزولت گزارش دادند که در گفت و گوهایش با بلندپایه ترین مقامات بریتانیا، آن‌ها دلایل وی را در گزارش ندادن کامل از بامداد یکشنبه [۱۶ اوت، پس از نیمروز ۲۵ مرداد تهران] تا پس از نیمروز چهارشنبه [۱۹ اوت، شامگاه ۲۸ مرداد تهران]، دریافتند و پذیرفتند.» [۲]

این سخنان آغازین جانشین رئیس سیا در نبودن او، اشاره‌ای است به آشفتگی و گسست میان برنامه ریزی در ستاد سیا و پیاده کردن میدانی پروژه‌ی کودتا در تهران. در شامگاه روز ۲۳ مرداد، تلگرافی از پایگاه سیا در تهران به ستاد این سازمان فرستاده شده که سرنامه‌ی آن «الحمد لله» است! ساعت ارسال این تلگراف، ۱۳۰۳ Z است. Z در این جا کوتاه شده زمان نظامی Zulu است و ساعت ۱۳۰۳ Z، پنج و سی و سه دقیقه پس از نیمروز ۲۳ مرداد به وقت تهران است. متن تلگراف چنین است:

«الحمد لله (Al Homdulillah) در متن انگلیسی تلگراف)

دیر هنگام دیشب [۲۲ مرداد]، همراه با بوسه‌ها (به راستی بوسه‌ها!) از سوی منبع ایرانی مان ما از کاغذ‌هایی که [نام فاش نشده] برایمان آورد، آگاه شدیم. این کاغذها [که مراد همان فرمان‌های شاه است] اینک در دست [سرلشکر فضل الله] زاهدی است. چنین می‌نماید که فشار [برشاه] کارساز بوده و ما فکر می‌کنیم امتیاز زیادی باید به [نام فاش نشده] داد. عملیات برای نیمه شب امشب برنامه ریزی شده است.» [۳]

برپایه‌ی گزارش‌های دیگر و از جمله یادمانده‌ی اردشیر زاهدی، می‌دانیم که گروه ایرانی کودتا بر آن شدند که عملیات را یک روز دیرتر آغاز کنند و فرمان برکناری مصدق در ساعت یک بامداد ۲۵ مرداد از سوی نصیری به همراهی یک زرهپوش و گروهی از سربازان به خانه مصدق که دفتر نخست وزیر هم بود، برده شد که به دستگیری نصیری و شکست پروژه‌ی کودتای ۲۵ مرداد انجامید.

در بامداد ۲۵ مرداد، سفارت ایالات متحده آمریکا در ایران به وزارت امور خارجه‌ی آن کشور گزارش داد که اگرچه شاه بر فرمانی برای برکناری مصدق و نخست وزیر زاهدی دستینه نهاده، «کفیل وزیر دربار، [ابوالقاسم] امینی و دیگر مقامات دربار دستگیر شده‌اند» و مصدق هم چنان برسرکار است. [۴]

پاره‌ای از باز نویسان تاریخ چنین نوشته‌اند که سازمان سیا پس از آگاهی از ناکامی نصیری از برکنار ساختن مصدق در نخستین ساعات بامداد ۲۵ مرداد، از پیگیری کودتا برتابیده و به کرمیت روزولت و کارکنان پایگاه سیا سفارش کرده که از ایران خارج شوند. به باور یا فریب ایشان، از این پس دیگر کودتایی در کار نبوده و دولت مصدق، از راه یک قیام خودجوش داخلی بر انداخته شده است. اسناد، گواه این وارونه‌سازی‌های تاریخ نیستند.

پس از ناکام ماندن کودتای نیمه شب، ماتیسن، که یکی از کارکنان بلندپایه سفارت و از همکاران روزولت در پروژه‌ی آژاکس بود، به ستاد سیا نوشت که «من و ملبورن که تنها دو کارمند سفارتیم که از پروژه آگاهی داریم، برای ماوریم که ناکام ماندن پروژه، ناشی از کمبود تعهد و یا ناتوانی در برنامه ریزی برپایه‌ی احتمالات نیست». او می‌افزاید که گناه را باید به گردن ایرانیان درگیر در این کارزار نهاد که در انجام پروژه‌های بزرگ پنهانی ناتوان اند. [۵]

شاه پس از پرواز از رامسر، پیش از نیمروز ۲۵ مرداد به بغداد رسید و میهمان پادشاه عراق بود. همان گونه که در اسناد خواهیم دید، پرواز شاه به بغداد بدون آگاهی ستاد سیا و یا پایگاه سیا در تهران انجام گرفته، هرچند می‌توان گمانه زد که روزولت احتمال چنین رفتاری را از سوی شاه می‌دیده و شاید هم از کار او از پیش آگاه می‌بوده. در همان نشست یادشده دربالا که گزارش کامل آن را خواهید خواند، روزولت که بیش از دیگر آمریکاییان با خلق و خوی شاه آشنا بوده، ماجرای این پرواز را این گونه بیان می‌کند:

«... خبر رفتن شاه در ساعات پس از نیمروز یکشنبه [۲۵ مرداد] به ما رسید که البته نه برای ما شگفت آور بود و نه شوک ویژه‌ای را به دنبال داشت.

- هلمز: او به یکباره پرواز کرد؟

- روزولت: آری به یکباره پرواز کرد. هیچ تماسی هم با ما نگرفت. به یکباره رفت. او در کناره‌ی دریاچه مازندران بود. [رفتن او] نگرانی برای ما پدید نیاورد، تنها دغدغه‌ی ما این بود که پیام زنده‌ای از او در رادیو پخش شود که من می‌دیدم بسیار دشوار است و یا دست کم بیانیته‌ای از سوی او به فارسی در رادیو بغداد خوانده شود و باور من این است که بریتانیا در این راستا کوتاهی کرد.» [۶]

این اشاره به کم‌کاری یا کوتاهی بریتانیا، در این است که در شامگاه ۲۵ مرداد، روزولت با طبعی شاعرانه و در انشایی که برای خوشایند مقامات بریتانیا که عراق در دست آن‌ها بود، بر پایه‌ی واگفته‌هایی از چرچیل، ایدن و لرد سالزبری، یادداشتی را فراهم کرد تا از رادیو بغداد به نام شاه خوانده شود:

«مردم دوست داشتند من: در ۲۸ ماه گذشته، دکتر محمد مصدق از پشتیبانی و قدرشناسی بی‌پایان من برخوردار بود، به این امید که خدمتگذار ملت باشد. شوربختا که در درازای این زمان، او چیزی جز فقر، درهم ریختگی و چند دستگی نیافرید...»

من به خداوند و قرآن کریم سوگند خورده‌ام که پاسدار قانون اساسی باشم، اما طبع ناسازگار و بی‌مدارای مصدق به جایی رسید که او همه‌ی ارزش‌های مقدس ما را به بند کشید....»

... از این رو است که همه‌ی افسرانی که سوگند وفاداری به شاه و کشور خورده‌اند باید بپاخیزند و در این سیاه‌ترین دوران کشورمان، در زیر پرچم ناسیونالیسم راستین، همپیمان شوند تا به فرمانروایی یک مرد بیمار روانی که فصلی تازه در خودکامگی گشوده، پایان دهند...» [۷]

گزارش سیا گواه بر این است که وزارت امور خارجه‌ی ایالات متحد آمریکا، هیچ ناسازگاری با کوشش مأموران بریتانیا در واداشتن شاه به خواندن چنین پیامی از رادیو بغداد و یا خواندن این پیام به نام او نداشتند. [۸]

پس از ناکامی نصیری، پایگاه سیا در تهران به سرپرستی روزولت، که در تکاپو و تلاش برای نجات پروژه کودتا بود، این تلگراف را در میانه‌ی روز ۲۵ مرداد به ستاد آن سازمان فرستاد:

«از شما می‌خواهیم که به آگاهی شاه [که اینک در بغداد به سر می‌برد] برسائید که دولت آمریکا گام‌های زیر را برای پشتیبانی از او برداشته است:

آ- مصاحبه‌های مطبوعاتی با رسانه‌های جهان برای نشان دادن قانونی بودن رفتار شاه به سود کشورش ترتیب داد.

ب- از نخست‌وزیر تازه‌اش با نشان دادن فرمان‌ها به مردم ایران و جهان پشتیبانی کرد.

پ- رحیمی، رئیس ستاد ارتش را زیر فشار سنگین نهاد که مصدق را بازداشت کند. [۹]

ت- امنیت زاهدی را تأمین کرد.

ث- موضع شاه را در برابر مردم نهاد. ارتش همچنان از آن او است و چشم به راه فرمان هایش.

ج- رهبران دینی فردا در پشتیبانی از شاه با مردم سخن خواهند گفت.

چ- آشکار کردیم که شاه با زور مصدق تن به ترک موقت کشور داده است.

ح- اگر شاه تاکنون چنین نکرده، اینک به جا است که تأکید کند که کارهای زاهدی بر پایه‌ی قانون اساسی بوده است. باید برای نجات جان‌ها، دست به کار برانگیختن کسانی بشود که برای نخستین بار دریافته اند که شاه چه می‌خواهد. شرایط بداست ولی می‌تواند بهتر شود.

خ- زاهدی بنا است به مردم متوسل شود. او تسلیم نشده و می‌خواهد فرمان‌های شاه را به بهترین شکلی اجرا کند. نیروی توانای ارتش و مسجد پابرجا است و زاهدی از آن‌ها بهره خواهد گرفت.» [۱۰]

در واکنش پشتیبانان از این تلگراف روزولت که با نگرانی ستاد سیا از تماس‌گیری ناشیانه با شاه در بغداد همراه بود، ستاد سیا در همان روز ۲۵ مرداد، تلگراف زیر را برای پایگاه سیا در بغداد و سفارت آن کشور مخابره کرد و رونوشت آن را برای روزولت در تهران فرستاد:

«۱- از شما می‌خواهیم که بی‌درنگ گزارش دهید: جایگاه شاه؛ امکان برقراری تماس پنهانی؛ زیر نظر داشتن و امنیت او از سوی دولت عراق.

پایگاه تهران) و افسر سیا [نام فاش= Station in Teheran STEHE] ۲- رونوشت همه‌ی پیام‌های خود را برای نشده، اما مراد کرمیت روزولت است] بفرستید.

۳- به این آگاهی‌ها به گونه‌ای باید دسترسی یافت که هدف ما را از تماس با شاه آشکار نکند [تأکید در سند است]. امنیت از جایگاه بسیار بلندی برخوردار است... کوششی برای تماس با شاه نکنید [تأکید در سند است].» [۱۱]

در بامداد ۱۷ اوت (۲۶ مرداد)، نه تنها سازمان سیا برای بیرون رفتن روزولت و دیگر کارکنان سیا از ایران پافشاری نمی‌کند، که رفته رفته با ارزیابی خوشبینانه‌ی پایگاه تهران همراه می‌شود. گواه این سخن، تلگرافی است که که پاسی پس از نیمروز ۲۶ مرداد از ستاد سیا به تهران رسیده است:

«دولت، کارکرد شما را در شرایط ویژه، بسیار شایسته ارزیابی می‌کند و از شما می‌خواهد که اگر دآوری و شرایط به شما پروانه می‌دهند، در کوتاه‌ترین زمان ممکن بار دیگر با شاه تماس بگیرید و به او پیشنهاد کنید که یک اعلامیه روشن و قطعی درباره‌ی کارهایش منتشر کند...» [۱۲]

این تلگراف که در روز دوشنبه ۲۶ مرداد برای روزولت فرستاده شده، پس از دیدار پنهانی برتون بری، [۱۳] سفیر ایالات متحد آمریکا در بغداد در شامگاه ۲۵ مرداد، یک روز پس از پرواز شاه از رامسر به بغداد است. گزارش سفیر گواه بر این است که شاه، خسته، افسرده، سردرگم و بیمناک از آینده‌ی خویش است. [۱۴]

سفیر پرده از راز دیگری هم برمی‌دارد و واژه‌هایی را از شاه بازگو می‌کند که خوشایند وزارت امور خارجه نیست:

«... شاه گفت که در هفته‌های گذشته، وی بیش از پیش به این اندیشیده که ناچار است دست به کاری در برابر مصدق بزند... از این رو هنگامی که چندی پیش به او پیشنهاد شد که رهبری یک کودتای نظامی را در دست بگیرد، او این پیشنهاد را پذیرفت...» [۱۵]

پس از دریافت رونوشت گزارش بری، روزولت در میانه‌ی روز ۲۶ مرداد تلگراف زیر را برای ستاد سیا می‌فرستد و از آن‌ها می‌خواهد که رونوشت آن را برای سفیر در بغداد بفرستند:

«من به شما سفارش می‌کنم پیام محکمی در تشویق شاه ایران که اینک در بغداد است بفرستید. برپایه‌ی آگاهی‌های من، او از پشتیبانی قاطعی در میان مردم ایران و از جمله برجسته‌ترین روحانیان، که البته [آیت‌الله سیدحسین] بروجردی یکی از آن‌ها است، برخوردار است. هرچند که به بودن او در ایران برای برانگیختن پشتیبانی توده در برابر خودکامگی مصدق نیاز است... خواهش می‌کنم از سوی من به او اطمینان دهید که او بود که فرمان برکناری مصدق و زمامداری زاهدی را صادر کرد. من بر این باورم که سخنی از زبان شخصیت سرشناسی مانند شما، شاه را در بازگشت به کشورش و پیگیری مبارزه‌ای که به تندی نماد درگیری میان روش‌های مبتنی با قانون اساسی با مخالفت با قانون اساسی شده، تشویق خواهد کرد.» [۱۶]

ناگفته پیداست که در این تلگراف‌ها، نشانی از این که نیروهای میدانی سیا، کودتا را شکست خورده و پایان یافته ارزیابی کرده باشند، نمی‌بینیم. گواه دیگری در هماهنگی میان پایگاه سیا در تهران با ستاد آن سازمان در پیرامون واشنگتن، دو تلگراف است. تلگراف نخست که به خامه‌ی روزولت است، در میانه‌ی روز ۲۶ مرداد به وقت تهران به ستاد سیا رسیده و دیگری در بامداد ۲۷ مرداد به وقت تهران از ستاد سیا برای سفیر در بغداد و روزولت در تهران فرستاده شده است.

در تلگراف نخست، روزولت پس از اشاره به ناکامی کودتای نخست، مژده می‌دهد که زمینه‌ی مناسبی برای براندازی مصدق همچنان موجود است. او به پیامد پخش فرمان نخست وزیری زاهدی در میان مردم و بزرگان کشور اشاره می‌کند و گزارش می‌دهد که ارتش با شاه است و «روحانیان بسیار سرخورده اند و آمادگی دست زدن به هرکاری را برای نجات شاه و اسلام دارند.» [۱۷]

در تلگراف دوم، به سفیر در بغداد گزارش می‌شود که سیاست‌های او را در تماس با شاه، وزارت امور خارجه روشن خواهد کرد و تا هنگامی که شاه در بغداد است، هرگونه تماس با شاه از راه «پری» خواهد بود. در بخش دوم این تلگراف، برای نخستین بار دودلی‌های وزارت امور خارجه در پیگیری سفارش‌های روزولت آشکار می‌شود. در این تلگراف که از سوی دفتر برنامه ریزی سیا فراهم شده، به آگاهی سفیر و نیز روزولت می‌رساند که وزارت امور خارجه، از این که شاه پیامی برای افسران بفرستد و آن‌ها به شورش فراخواند، بیمناک است زیرا چنین کاری هرآینه پیروزمندانه نباشد، می‌تواند سرنوشت هولناکی را برای سیاست آمریکا در ایران در پی داشته باشد.

«... از این رو، وزارت [امور خارجه] احساس می‌کند که در نبود داده‌هایی رضایت بخش تر از آن چه از گزارش روزولت برداشت می‌شود، مبنی بر این که یک امکان واقعی و معتبر برای یک کارزار قاطعانه در ایران در چشم انداز باشد، این وزارت خانه دوست دار درگیر شدن ناشیانه در یک برنامه‌ی بی‌هدف نیست... وزارت به آگاهی صدای آمریکا و بخش رسانه‌ای خود نیز رسانده و به آن‌ها دستور داده که واژه‌هایی مانند کودتا، توطئه و از این دست را به کار نبرند... اگر هم کودتایی در کار بوده، کودتای مصدق است و نه زاهدی.» [۱۸]

پروژه‌ی کودتا که از ماه‌ها پیش برنامه ریزی شده بود، در نیمه شب میان ۲۴ و ۲۵ مرداد با ناکامی روبه‌رو شد. انبوهی از گزارش‌ها میان پایگاه سیا در تهران و ستاد در پیرامون واشنگتن و نیز تلگراف‌ها میان وزارت امور خارجه و سفیر در بغداد، همگی گواه بر این اند که در روزهای ۲۵ و ۲۶ مرداد که شاه در بغداد به سر می‌برد، سازمان دهندگان میدانی کودتا در تهران و گردانندگان سیا، برای بازگرداندن پروژه‌ی کودتا و براندازی مصدق می‌کوشیدند. حلقه‌ی ضعیف در این کارزار، شخص محمدرضا شاه پهلوی بود که نوشتن فرمان‌ها را نیز پس از یک ماه و سپس کشیدن و دودلی و بیم و هراس، با اکراه و ترس پذیرفت و هم از این رو به رامسر رفت و دستور داد هواپیمایش بنزین‌گیری کامل شود.

در آن دو روزی که او در بغداد به سر می‌برد، هم سفیر ایالات متحده در بغداد و هم روزولت از تهران کوشیدند تا او پیامی را از رادیو در پشتیبانی از زاهدی بخواند و افسران را به همراهی با او برانگیزد. شاه نه تنها خواهان بازگشت به ایران نبود، زیر بار ماندن در بغداد هم نمی‌رفت و در ۲۷ مرداد راهی ژنرال شد. نخستین تلگراف ستاد سیا به پایگاه آن سازمان در ژنرال و به سفیر ایالات متحده آمریکا در آن کشور، یکی از آخرین کوشش‌های ناکام سیا برای واداشتن شاه در صدور متنی در پشتیبانی از زاهدی و برکناری مصدق بود. [۱۹] متن چنین بیانیه‌ی ای‌راهم سازمان سیا نوشته بود. [۲۰]

شاه از بیم این که مصدق در نخست وزیری بماند و او به دلیل برانگیختن ارتشیان به نافرمانی از او، درآمدش را از زمین‌های سلطنتی از دست بدهد، زیر بار هیچ یک از این درخواست‌ها نمی‌رفت. [۲۱] تا پیش از براندازی مصدق، جز آن چه شاه در شب ۲۶ مرداد، آن هم با هیبتی درمانده و باخته و از رمق افتاده به سفیر ایالات متحده آمریکا در بغداد

گفته بود، نشانی نمی توان یافت که شاه به دیگران هم گفته باشد که هم او است که برپایه‌ی برداشت رایزنان سیا از قانون اساسی ایران، بر فرمان برکناری مصدق و فرمان برگماری زاهدی دستینه نهاده است. آخرین تیرترکش سیا، گسیل آن دالس به رم و دیدار با شاه در هتل اکسلسیور بود که پیشتر به آن اشاره کردم. آن هم برای بازداشتن شاه از کناره گیری از پادشاهی.

«شاه پاسی پس از نیم روز به رُم رسید (به تلگراف شماره ۹۷ بغداد و ۳۷۴ تهران به وزارت امور خارجه بنگرید [این تلگراف ها در دست نیستند]). اسوشیند پرس گزارشی از یک مصاحبه‌ی انحصاری را به سفارت داد: در پاسخ به این پرسش که دیدگاهش درباره‌ی برکناری از پادشاهی که وزیر امور خارجه‌ی ایران [فاطمی] خواستار آن است، چیست، گفت: "من در حال حاضر از پادشاهی کناره نخواهم گرفت". از او پرسیده شد که آیا فرار کرده؟ او گفت: "این حقیقت ندارد، من از کشورم فرار نکرده‌ام". پرسیده شد که آیا به کشورش باز خواهدگشت؟ پاسخ داد "شاید، هر چند نه در آینده‌ی نزدیک". شاه افزود که او و ملکه هنوز تصمیم نگرفته اند، هر چند در رُم نخواهند ماند، شاید در جای دیگری در ایتالیا بمانند زیرا "این سفر چیزی جز تعطیلات نیست". از او پرسیده شد که آیا هیچ دیدگاهی درباره‌ی سیاست های مصدق دارید و او گفت: "من اینک نمی توانم به این پرسش پاسخ بگویم، هر چند در روزهای آینده بیانیته‌ی ای بیرون خواهم داد." [۲۲]

سفر شاه به رُم برای کسانی که می کوشیدند او را در بغداد نگه دارند، غافلگیرانه بود. کرمیت روزولت خواهان بازگشت او به ایران بود و نمایندگان دولت های بریتانیا و ایالات متّحد آمریکا می کوشیدند تا دست کم او را در بغداد نگه دارند. هم از این رو است که خانم کلر لوس، [۲۳] سفیر آمریکا در ایتالیا، در همان تلگراف بالا یادآور می شود که:

«وزارت خارجه‌ی بریتانیا سفارت را آگاه کرده که از آمدن شاه به رُم شرمنده است. نخستین آگاهی [درباره‌ی سفر شاه] از راه تلگراف شاه در بامداد امروز به ما [وزارت خارجه‌ی بریتانیا] رسید که درخواست رزرو هتل کرده بود و سپس آگاه شدیم که کنسول ایتالیا در بغداد به او روایت داده است.»

پس از همه‌ی این کوشش ها و به ویژه پس از سخنان در مانده‌ی شاه در رُم بود که سرانجام ستاد سیا، به سفارش وزارت امور خارجه تن در داد و در میانه‌ی روز ۲۷ مرداد به آگاهی روزولت رساند که پروژه به پایان رسیده است:

«در پرتوی آن چه گذشت و در نبود پیشنهاد قاطع دیگری از سوی شما [کرمیت روزولت] و سفیر هندرسن، کارزار برای براندازی مصدق باید پایان یابد.» [۲۴]

پس این سخن که گویا سیا پس از بازداشت نصیری بر آن شده که دفتر کودتا را ببندد، یک دروغ تاریخی است. هم ستاد سیا و هم نیروهای میدانی آن در پایگاه تهران، با چنگ و دندان برای نجات کودتا و بازسازی آن کوشیدند و تلگراف بالا، ۶۰ ساعت پس از دستگیری نصیری و ناکام ماندن کودتای نخست و چند ساعت پیش از دیدار هندرسن با مصدق در شامگاه ۲۷ مرداد، مخابره شده.

در این تلگراف ستاد سیا به پایگاه تهران، رمز و راز دیگری هم نهفته است. ستاد سیا در میانه‌ی روز ۲۷ مرداد می نویسد که چون پیشنهاد قاطع و روشنی برای پروژه براندازی مصدق ندارید، این پروژه اینک باید پایان یابد. از آن کسانی که می گویند ایالات متّحد آمریکا هرگز برنامه ای برای کودتا یا براندازی مصدق نداشته، باید پرسید: دری ز ا که باز نشده چرا باید دوباره بست؟ پروژه ای را که هرگز نبوده، چگونه می توان پایان داد؟ سیا در این تلگراف به رهبر میدانی پروژه، کرمیت روزولت، می گوید که چنین می نماید که پروژه‌ی ما برای براندازی مصدق با ناکامی روبه رو شده است، از این رو دفتر را ببندید و نیروها را برای آینده نگه دارید. اگر هم هیچ سند دیگری در میان نمی بود، همین دستور پایان پروژه‌ی براندازی در میانه‌ی روز ۲۷ مرداد، خود به تنهایی گواهی بود که تا آن هنگام تنور براندازی همچنان داغ بوده است. بگذریم که در دنباله‌ی این اسناد خواهیم دید که تلگراف سیا برای بستن پروژه را، نه ستاد سیا جدی می گرفته و نه پایگاه سیا در تهران.

همین جا بیافزایم که به گفته‌ی دست کم سه تن، روزولت که از چند و چون نیروها و برنامه ریزی با او باش و روحانیان و گروهی از افسران از نزدیک آشنا بوده، این تلگراف را به سطل انداخته و به دستیارش گفته که چنین تلگرافی را هرگز دریافت نکرده است. یک بند هم در اسناد سیا نمی توان یافت که کرمیت روزولت را به بهانه‌ی سرپیچی از دستور ستاد، تنبیه کرده باشند! تنبیه نکردن به جای خود، از او ستایش کردند و چندماه‌ی دیرتر، آیزنهاور نشان امنیّت ملی را در کاخ سفید به سینه‌ی او سنجاق کرد و او را ستود.

یکی از آن آگاهی‌هایی که روزولت، تیم او و دستیاران ایرانی‌اش داشتند و در گزارش‌های به سیا به گونه‌ای گذرا به آن اشاره شده، هماهنگی با آخوندهای سرشناس تهران برای به راه انداختن مردم در روز آئینه، ۳۰ مرداد، از مسجد‌ها است:

«روزولت: ما گفتیم، خوب اگر مَلاها تا روز آئینه کاری نمی‌توانند بکنند، پس نمی‌توانند بکنند و این بسیار بد است هر چند ما باید تظاهراتی در روز چهارشنبه داشته باشیم. ما نمی‌توانیم اجازه دهیم که این کار از نزد ما رانده شود که اگر شد، چه بسا برای همیشه رانده خواهد شد.» [۲۵]

اینک بازگردیم به آن نشست در ستاد سیا و نگاهی دوباره بیافکنیم به سیاهه‌ی نام شرکت کنندگان در آن. به آسانی می‌توان دریافت که جای رئیس سازمان سیا، آلن دالس، که از نخستین پشتیبانان براندازی مصدق در سازمان سیا از دوره‌ی ترومن بوده، خالی است. برپایه‌ی اسنادی که من در جلد یکم سوداگری با تاریخ از آن‌ها بهره گرفته‌ام، آلن دالس در بامداد ۲۷ مرداد به رُم پرواز کرده بود تا در هتل اکسلسیور در آن شهر با محمدرضا شاه دیدار کند و او را از تصمیمش برای استعفای از پادشاهی بازدارد. [۲۶] پوشش سفر او «تعطیلات تابستانی بود» و از این رهنوز به واشنگتن بازنگشته بود! این که رئیس سازمان سیا، در یکی از بحرانی‌ترین دوران‌های تاریخ این سازمان و در گرماگر رویدادهایی که می‌گفتند می‌تواند به چیرگی کمونیست‌ها بر ایران بیانجامد، به یک باره به سفر تابستانی رفته و از همه‌ی شهرهای جهان، رُم را و از همه‌ی هتل‌های رُم، اکسلسیور را برگزیده، خود از شگفتی‌های تاریخ است! [۲۷]

یکی دیگر از شگفتی‌های آن روزگار، این است که در شامگاه کودتایی که بنا بوده قیام ملی باشد و دولت ایالات متحد و سیا «هیچ نقشی در آن نداشته باشند»، ستاد سیا از تهران گزارش می‌دهد:

«جنبش امروز، قیام واقعی مردم بود که کسی آن را رهبری نمی‌کرد تا رهبران تأمین شدند.» [۲۸]

در دنباله‌ی همین بند، دم خروس از زیر قبای قیام ملی آشکارتر می‌شود:

«وابستگان نظامی [سفارت] امروز بسیار سوادمند بودند [چند نام هنوز فاش نشده] باید از کار بزرگ آن‌ها قدرشناسی کرد، به ویژه سرگرد ویلیام کایزر، دستیار وابسته نیروی هوایی.» [۲۹]

از همین گزارش می‌توان دریافت که در شب پیش از کودتای بیست و هشت مرداد و «قیام خودجوش مردم»، همکاری و هماهنگی میان پایگاه سیا به رهبری روزولت با رهبران ایرانی کودتا تا چه اندازه نزدیک و تنگاتنگ بوده است:

«هر پانزده دقیقه در درازای این شب بسیار مهم، [نام در سند فاش نشده اما آشکار است که مراد کرمیت روزولت می‌باشد] گزارش‌هایی از دفتر رئیس ستاد [باتمانقلیچ] و نخست‌وزیر [زاهدی] دریافت می‌کرد...» [۳۰]

برای این که جای گفت و گو در جایگاه روزولت و تیم پایگاه سیا در سازمان دادن و هماهنگ ساختن براندازی مصدق نباشد، کافی است تلگراف شادباش ستاد سیا را به پایگاه تهران در فردای ۲۸ مرداد بخوانیم:

به همراه مدیران بخش‌ها و شاخه‌های این سازمان، شادباش و ستایش CIA «واشنگتن، ۲۰ اوت ۱۹۵۳. مدیران خود را به آگاهی‌همه‌ی کارکنان پایگاه تهران می‌رسانند. کرمیت روزولت، هم در ستاد و هم در میدان کار، خود را برجسته ساخته و به دولت ایالات متحد و به سیا به نیکی خدمت کرده است. ما گروه تهران را برای سرسختی کلان در برابر دشواری‌ها و ناکامی‌های موقت پاس می‌داریم. ما به کارکنان پایگاه تهران می‌بالیم که همه و هریک از آن‌ها به اندازه‌ی متفاوت به پیروزی براندازی [مصدق] یاری رسانند. ارج و ستایش همچنین شامل آن کارمند سیا می‌شود که بهترین کار را در پشتیبانی از عملیات انجام داد [بخشی هنوز پنهانی است] و کار حساس پیوند با [نام هنوز فاش نشده] به نیکی به انجام رساند.

رئیس سازمان سیا، بهترین شادباش‌های گرم و شخصی خود را به پاس یک مأموریت برجسته و به با موفقیت به انجام رسیده، برای کرمیت روزولت می‌فرستد. از شکیبایی، توانایی بی‌مانند و دلیری روزولت باید بیش از هر چیز ستایش کرد.» [۳۱]

شمعی بر کیک قیام ملی هم باید نهاد: شاه پس از پیروزی کودتا و برافتادن مصدق، پیامی به مردم و ارتش ایران داد. اینک برپایه‌ی گزارش سیا می‌دانیم که این پیام را آیزنهاور برپایه‌ی نوشته‌ی روزولت که در بالا از آن یاد کردم، تأیید

کرده و سپس شاه آن را به نام خود بیرون داده است:

«وزارت امور خارجه، تأییدی‌های آیزنهاور را برای پیامی که اساساً همان است که کریمت روزولت پیشنهاد کرده بود، در دست دارد و این پیام باید به شکلی شخصی و گفتاری و پنهانی به شاه برسد.» [۳۲]

اینک برای روشن ساختن چند و چون قیام ملی، گزارش نشستی را که نوشتار را با آن آغاز کردم و هشت تن از بلندپایگان سیا را در برمی گرفت و تاریخ آن هشت روز پس از کودتای ۲۸ مرداد بود، در زیر بازگو می‌کنم.

«ویزرنر: آقای روزولت گزارش دادند که در گفت و گوهایش با بلندپایه ترین مقامات بریتانیا، آن‌ها دلایل وی را در گزارش ندادن کامل از بمداد یکشنبه [۱۶ اوت، پس از نیمروز ۲۵ مرداد تهران] تا پس از نیمروز چهارشنبه [۱۹ اوت، شامگاه ۲۸ مرداد تهران]، دریافتند و پذیرفتند. دلایل هم این بود که او با این گزینه روبرو شد که یا باید به گزارش دهی دقیق و کامل بپردازد و یا باید وارد کارشود. او نمی‌توانست هر دو کار را بکند - پس او این دومی را برگزید.

ژنرال کیبل در این جا افزود که ما البته با [تصمیم روزولت] همراهی کامل داریم.

روزولت: من چنین می‌اندیشم که گزارش‌ها تا شامگاه شنبه به اندازه کافی گویا بودند و اگرچه برخی از جزئیات گزارش نشدند و می‌توان به آن‌ها افزود، گمان می‌کنم که شما تصویر روشنی از آن چه می‌گذشت در دست دارید. گزارش‌های یکشنبه به این سو، چهره‌ی کم‌رنگی داشتند. ما همه‌ی نمودگارها را در درازای شنبه شب گزارش دادیم که گواهی بود از به کژراهه رفتن برنامه [در شب ۲۴ مرداد]. جیب رادیویی هرگز نرسید، سیستم تلفنی از کار نیافتاده بود، تانک‌ها در رفت و آمد بودند ولی ما راهی برای این که دریابیم هر تانک از سوی چه کسی است در دست نداشتیم و آشکار بود که چیزی به بیراهه رفته زیرا شلیک گلوله هم اندک بود. ما تا ۵:۵۰ [بامداد یکشنبه] از پیام‌رویدادها آگاه نبودیم. در ساعت ۴:۵۰ دقیقه که جلوگیری از آمد و رفت به پایان رسید، ما کسی را برای سرکشی فرستادیم و او گزارش داد که آری تانک‌های زیادی پیرامون خانه مصدق گردآمده بودند، هرچند روشن نبود. نزدیک ساعت ۶ بامداد [نامی که فاش نشده، شاید اسدالله رشیدیان] که یک ستون استوار در این کارزار بود، برافروخته و آتشین آمد و گفت که نصیری بازداشت شده است.

در آن هنگام من، ژنرال مک‌کلور را یافتم و از او خواستم که به سرتیپ ریاحی زنگ بزند و چند و چون کارها را جویا شود. من گزارش مک‌کلور را تا زمانی دیرتر دریافت نکردم ولی گمان می‌کنم که در همان هنگام بود که ریاحی به مک‌کلور گفته بود که گاردشاه به سرپرستی نصیری انگیزه‌ی کودتا داشتند و سرکوب شدند، هرچند گواهی‌هایی از دخالت آمریکا نیز در دست است. او اندکی دیرتر به مک‌کلور گفته بود که ما کسانی را در سفارت پنهان کرده ایم که یکی از آن‌ها سرلشکر زاهدی است. من به مک‌کلور گفتم که چنین نیست و پولارد دست اندرکار توطئه‌ای نبوده و ما هیچ‌کس را در سفارت پنهان نکرده ایم.»

مراد از «پولارد دست اندرکار توطئه‌ای نبوده»، کاپیتان یا ناخدا اریک پولارد، وابسته‌ی نیروی دریایی ایالات متحد در سفارت بود. این پوشش کاری او بود و برنامه‌ای که برای انجامش به ایران گسیل شد، سرپرستی گروه «ضد» [۳۳] بود. دونالد ویلبر، یکی از برنامه‌ریزان اصلی پروژه‌ی آزاکس که در این [SACSA شورش و کارهای ویژه] یا نشست به گزارش روزولت گوش فرامی‌دهد، در گزارش ویژه‌اش پس از ۲۸ مرداد چنین نوشت:

«پایگاه تهران در آوریل ۱۹۵۳، روابط پنهانی با [فضل‌الله] زاهدی را از راه ناخدا اریک پولارد... باردیگر برقرار کرد. در ماه ژوئن [خرداد/تیر] برای کارآمد بودن پیوندهای پنهانی با زاهدی و به انگیزه‌های امنیتی، فرزند او، اردشیر زاهدی، برای پیغام بری برگزیده شد و پس از ۲۱ ژوئیه [سی‌تیر ۱۳۳۲]، تماس با [فضل‌الله] زاهدی بدون واسطه شد.» [۳۴]

ارتشبد حسن توفانیا در یادمانده‌هایش از همین پوارد یاد کرده و می‌نویسد که پولارد برای گرفتن کمیسیون یا حق سراغ او آمده بود و در پاسخ به این که شما کیستید و چرا باید به شما پولی داد، گفته بود که «F۱۴» دلالی هواپیماهای «من بودم که در سال ۱۹۵۳ دلارها را به ایران بردم و شاه را روی تخت سلطنت نگه داشتیم و شاه به من مدیون است.» [۳۵]

اینک به گزارش نشست بازگردیم:

«روزولت: ریاحی رئیس ستاد مصدق بود. مصدق گفت که پیامی را در ساعت ۷ بامداد از رادیو پخش کنند که به شرکت آمریکایی‌ها اشاره ای نمی‌کرد و تنها اشاره ای بود به این که گروهی از سربازان گارد شاه می‌خواستند کودتا کنند و شکست خوردند. هیچ اشاره ای به فرمانی از سوی شاه یا کوشش برای برکناری رسمی مصدق و یا گزینش زاهدی نبود. در نخستین پیام رادیویی، نامی از زاهدی برده نشد.

[چهار خط و نیم در این جا هنوز فاش نشده است]

زاهدی‌ها، پدر و پسر، دلیری زیادی در درازای این ماجرا از خود نشان دادند. از این رو برآن شدیم که کوشش اصلی خود را متمرکز کنیم در نشان دادن به ارتشیان و مردم که کوششی برای کودتا در میان نبوده و این مصدق است که گذار قانونی دولت را با کودتایی ناکام کرده است. از این رو، نخستین گام ما فراهم ساختن یک گفت و گوی پنهانی با یک گزارشگر [خارجی] بود. دونفر بیشتر نبودند، یکی از نیویورک تایمز و دیگری از اسوشیندپرس که ما برای ساعت ۱۱ برنامه ریختیم. ما می‌خواستیم ژنرال زاهدی در آن جا باشد اما او امکان آمدن را نداشت و ما هم نداشتیم. ما زمینه را فراهم کردیم. زاهدی جوان با نسخه‌ی اصلی فرمان برگماری زاهدی به نخست وزیر و شماری نسخه‌های عکس برداری شده در آن جا بود که آن‌ها را به گزارشگران داد. همچنین پیامی از پدرش به همراه داشت که بیرون آمد و از جمله ما نسخه ای را در هواپیمایی که برای بازگرداندن سفیر هندرسن به بیروت می‌رفت فرستادیم.

ما از آن هنگام فرمان را تصاحب کردیم و پس از عکس برداری، آن را در گاو صندوق سفارت نهادیم. [فرمان] دو بار عکس برداری شده بود، یکی از سوی ایرانی‌ها و دیگری در سفارت. نسخه ایرانی‌ها در حقیقت بهتر از نسخه‌ی ما بود اما نسخه‌ی ما بود که بیشتر پخش شد و در روزنامه‌ها به چاپ رسید.»

نیک بنگرید که در همه جا سخن از «فرمان» است و نه «فرمان‌ها»، آن هم فرمان نخست وزیری زاهدی. اردشیر زاهدی در یادمانده اش می‌نویسد که نصیری در روز آینه ۲۳ مرداد با هر دو فرمان از کلاردشت به دیدار او آمده و او این هر دو فرمان را به پدرش داده.

«چون روز تعطیل بود قرار شد فردا که شنبه بود و هیئت دولت جلسه داشت، در پایان جلسه، وقتی هنوز وزرا نرفته بودن، نصیری فرمان عزل آقای مصدق را هم ببرد و به ایشان ابلاغ کند.» [۳۶]

اردشیر زاهدی می‌افزاید که چون از سرنوشت نصیری و یا رفتار مصدق بیمناک بوده، در همان عکاس خانه «ساکو» که دارنده اش از «معمدین» بوده، از هر دو فرمان چندین نسخه برداشته اند. با این همه، اردشیر زاهدی در دیدار با خبرنگاران، نسخه ای از فرمان عزل مصدق را در دست نداشته و کرمیت روزولت هم از نهادن یک فرمان در گاو صندوق سفارت یاد می‌کند و در روزنامه‌های آن زمان نیز تنها پیکره ای که به چاپ رسیده، از فرمان نخست وزیری زاهدی است. تا به امروز نیز در هیچ کجای جهان، جز آن عکس ناروشنی که یک خبرنگار ایتالیایی هنگام ویرانی خانه مصدق و گشودن صندوق یادداشت‌ها و اسناد نخست وزیری، از نصیری گرفته و گویا فرمان برکناری مصدق را در دست دارد، نسخه‌ی دیگری یافت نشده و به چاپ نرسیده است. مصدق در دادگاه نظامی گفته بود که فرمان را مشکوک برشمرده و چگونگی ابلاغ آن را در ساعت ۱ بامداد، مشکوک تر. دادستان هم نسخه ای از آن فرمان را رونمایی نکرده است.

ایرج امینی، فرزند دکتر علی امینی می‌گوید:

«در آن زمان عمومی من، ابوالقاسم امینی، کفیل وزارت دربار بود. اگر اعلیحضرت، عمومی مرا با فرمان عزل فرستاده بودند حضور دکتر مصدق، مسلماً دکتر مصدق تبعیت می‌کردند و این جریان پیش نمی‌آمد. ولی وقتی شما اول صبح دو نفر از همکاران نزدیک مصدق را دستگیر می‌کنید و بعد سرهنگ نصیری را ساعت ۱۲ شب با زره پوش و سرباز می‌فرستید به درخانه‌ی دکتر مصدق، یک مقداری می‌شود به این گفت کودتا!» [۳۷]

به رشته‌ی گسسته گزارش نشست سیا بازگردیم:

«ما فوراً برای نوشتن یک بیانیه از سوی زاهدی برای روزنامه‌ها و مردم ایران دست به کار شدیم. [یادداشت من: این هم از نشانه‌های قیام ملی است که بیانیه‌ی نخست وزیر آن را در پایگاه سیا در سفارت ایالات متحده آمریکا بنویسند!]. او خبرنگاران خارجی را دیده بود. اینک باید با مردمش سخن می‌گفت و ما بسیار هیجان زده بودیم. ما در درازای پس از نیمروز دیکته می‌کردیم [سه خط و نیم در این جا هنوز فاش نشده اند]. ما از توانایی چاپ فارسی در سفارت برخوردار

نبودیم، دستگاه چاپ داشتیم، اما حروف [فارسی] چیده نشده بود و نمی خواستیم یک حروف چین بومی (= ایرانی) را به سفارت بیاوریم که مبادا راز رو شود. ما از [تام آشکار نشده] خواستیم که بیانیته را به فارسی تایپ کند. او ۱۰ نسخه تایپ کرد. ما آن ها را شتابان نزد زاهدی بردیم و او امضا کرد و به ما بازگرداند و سپس آن ها را در میان خبرنگاران خارجی، پاره ای از روزنامه های ایرانی که در دسترس بودند و تتی از افسران ارتش پخش کردیم. هنگامی که از این کار فارغ شدیم، دیگر برای چاپ آن ها در روزنامه های بامدادی دیر بود [پنج خط و نیم فاش نشده اند]. این بیانیته در بامداد دوشنبه [۲۶ مرداد] بیرون آمد.

[در این جا پرسش و پاسخ های ویزنر و روزولت در چند خط هنوز محرمانه اند]

روزولت: یک نشانه امیدوارکننده دیگر هم در شامگاه یکشنبه روی داد. توده ای ها آغاز به راه پیمایی کرده و شعار می دادند «مرگ بر شاه». ارتشی ها بی آن که دستوری داشته باشند، بیرحمانه آن ها را زدند و چندین کامیون از توده ای های کتک خورده و خونین پرکردند و بردند. اگرچه دستوری برای این کار نداشتند، این کار خودجوش به ما امید فراوانی داد و از این رو شامگاه یکشنبه به سیاهی بامداد آن روز نبود. اینک چیزی که ما را نگران می کرد، امنیت بخوانیم، اما او همکار [یا متحد] به (agent) مأموران و همکاران ما در این کارزار بود. زاهدی را نمی توانستیم مأمور شمار می آمد و ما نسبت به او مسئولیت داشتیم. ما بسیار بیمناک بودیم که هرآینه او دستگیر شود، همه ی ماجرا به هم خواهد ریخت و از این رو، ما این ریسک را کردیم که آدم های اصلی را در خانه های آمریکاییان پنهان کنیم. ما چند تتی را در خانه هایی که در داخل سفارت داشتیم و خانه ی یکی از کارکنان ما جادادیم، اگرچه بیشتر آن ها در خانه های بیرون از سفارت بودند. این کار به دو انگیزه بود: یکی این که به آن ها پناه بدهیم و دیگر این بتوانیم آن ها را ببینیم. زیرا اگر در خانه هایی می بودند در کوی هایی که آمریکایی ها هرگز به آن جا رفت و آمد نداشتند، دیدار با آن ها ناشدنی بود و برای به انجام رساندن این برنامه (= براندازی مصدق) ما باید در تماس بی گسست با آن ها می بودیم.

ویزنر: آن «غار» معرفی که زاهدی در آن پنهان شده، کجا بود؟

روزولت: تا آن جا که من می دانم، این ماجرا افسانه ای است. زاهدی از بامداد دوشنبه در دست ما بود. او جایی برای خودش در یکشنبه شب یافت و او را بامداد دوشنبه نزد ما آوردند.»

از داستان «پنهان» بودن و در زیرزمین یا «غاری» زیستن زاهدی، چندین روایت است. خود او گفته که یک شنبه شب ۲۵ مرداد را در خانه میراشرافی پنهان بوده و فرزندش در یادنامه اش می نویسد که پدرش را که چندی در پناه کاشانی، رئیس مجلس، در ساختمان مجلس بست نشسته بود، پس از آزاد شدن، «اول بردیم منزل عمه ام... چندروزی هم در منزل جواد حمزوی... بعداً رفت به خانه ی رضا کی نژاد و چند روز بعد او را بردیم به منزل مصطفی مقدم... گمان می کنم آیت الله کاشانی سفارش کرده بود... از آن پس [دهم مرداد] پدرم در باغ مصطفی مقدم در سلطنت آباد شمیران منزل گزید». [۳۸] اردشیر زاهدی هرگز از «تحویل» گرفتن پدرش از سوی ستاد سیا در بامداد دوشنبه، ۲۶ مرداد، سخنی نمی گوید.

بازگردیم به گزارش نشست از زبان کریمیت روزولت:

«دوشنبه بیشتر زمان به پخش نسخه های فرمان گذشت، که بیش از اندازه کارساز بود، به ویژه در میان ارتشیان. کوشش دیگر [آن روز] پخش آگاهی های تازه از سوی زاهدی بود. بیانیته ی تازه ای فراهم شد که ما برای چاپ آن ها در روزنامه ها کوشش کردیم... کار شگفت آوری بود و من نمی دانم که چگونه چنین کردند، اما همه ی [روزنامه ها] فرمان را چاپ کردند و آن مصاحبه ی ساختگی با زاهدی را هم چاپ کردند و یک روز پس از آن، مصاحبه ی راستینی را با او چاپ کردند»

مصاحبه ی ساختگی فضل الله زاهدی، به خامه ی یکی از تواناترین روزنامه نگاران وابسته به سیا در ایران، علی جلالی بود. افزون بر اسنادی که در دست است، این را خود جلالی نزدیک به بیست و پنج سال پیش به من گفت و دوتن دیگر که یکی از آن ها هنوز زنده است، در این دیدار و گفت و گو شرکت داشتند. [۳۹] روزنامه های شاهد مظفر بقایی و داد عمیدی نوری، این مصاحبه ی ساختگی را چاپ کردند. اینک دنباله ی گزارش نشست:

«باز هم فرمان ها را عکس برداری و پخش کردند و [روزنامه ها] همچنان به مصدق می تاختند. اگرچه تا امروز صورت حسابی برای ما نفرستاده اند. گفت و گو های بیشتری میان مک کلور و ریاحی شد و مک کلور بر این باور بود که بهترین راهکار این است که با ریاحی بسازیم و او مصدق را براندازد... دوشنبه شب، برای من شبی کنجکاوانه بود.

در متن گزارش) در یکی از خانه های درون سفارت (Council of War) "ما یک نشست بزرگ" شورای جنگی داشتیم که زاهدی [نام های دیگر در این جا فاش نشده اند] و من را در بر می گرفت.

افزون بر زاهدی و روزولت، نام ایرانیان شرکت کننده در شورای جنگی که در این جا فاش نشده، چنین است: سرلشکر گیلانشاه، سه برادر رشیدیان و سرهنگ فرز انگان.

ما این آدم ها را در کف ماشین ها و جیب های سر بسته می آوردیم و می بردیم و شگفت این که یک بار هم ماشین ها را در هنگام رفتن از یا آمدن به سفارت بازرسی نکردند. بیافزایم که ترافیک [آمد و رفت از سفارت] سنگین بود، صدها ماشین می آمدند و می رفتند.

در حالی که شورای جنگی به کار خود می پرداخت، من باید گاه آن را ترک می کردم تا با سفیر هندرسُن [که پاسی پس نیمروز دوشنبه از بیروت بازگشته بود] دیدار کنم و یک بار ژنرال مک کلور در برابر دفتر سفیر نشسته و نگران از دیدار [سه شنبه شب] سفیر هندرسُن با مصدق و دیدارها و گفت و گوهای پیشین خود با ریاحی بود. به من گفت: "ما باید به نخست وزیر اطمینان دهیم که کسی را در داخل سفارت پناه نداده ایم" و من پاسخ می دادم که "به ایشان اطمینان دهید... هندرسُن نیک آگاه بود که چه می گذرد. او پس از ماجرا به من گفت "تو آن چه را بایسته بود انجام دادی، باید به آن ها می گفتم [که کسی در سفارت پناه نجسته] و سپس باید کار خود را می کردی". گمان نمی کنم مک کلور از کار ما آگاهی داشت.»

اینک به بخش پایانی برنامه ریزی قیام ملی از شامگاه ۲۶ مرداد به این سوی می رسم:

«روزولت: تصمیم نهایی سرانجام در آن شب [دوشنبه ۲۶ مرداد] گرفته شد. یک نمونه ی گفت و گوی ایرانی بود! گفت و گو در پیرامون نقشه بیش از چهار ساعت به درازا کشید. به من احساس گناهی دست نمی داد که به این نشست بروم یا بیرون آیم. گاه و بیگاه نیز هندرسُن را در جریان می گذاردم و سرانجام آشکار بود کسی در این میانه باید تصمیم بگیرد و این است که تصمیم بر این شد که ما دست خود را در روز چهارشنبه [۲۸ مرداد]، آشکار خواهیم کرد. بر آن شدیم که سه پیام بیرون از تهران بفرستیم و کارهای خود را در تهران نیز زور آورتر کنیم. و این سه پیام چنین بودند [سه خط در این جا هم چنان محرمانه اند].»

برای فرستادن این پیام ها، سرهنگ فرز انگان همراه با جرال تاون، افسر گارد ملی که بخشی از تیم سیا بود برای دیدار با سرهنگ بختیار به کرمانشاه رفت و اردشیر زاهدی همراه با ناخدا کزل راهی اصفهان شدند. اردشیر زاهدی این سفر را ناشی از ابتکار خود می داند و می نویسد که پدرش هم از این کار آگاه نبوده است. روزولت نادرستی این سخن اردشیر زاهدی را در این گزارش آشکار می کند:

«سپس ما به یک پشتیبانی نظامی بیرون از تهران نیاز داشتیم و چنین می نمود که بهترین گزینه ی ما یکی هنگ کرمانشاه زیر سرپرستی سرهنگ بختیار بود و دیگری لشکر اصفهان زیر سرپرستی سرلشکر محمود دولو.»

و اینک یکی از شاهبرگ های گزارش:

«بنا بر این شد که در روز چهارشنبه یک گروهی بزرگ را بر پایه ی ارزش های مذهبی سازمان دهیم و از همه ی افسران و سربازان وفادار و مردم ایران بخواهیم که پیرامون دین و تاج گرد آیند.»

نیک بنگرید که کسانی می گویند و می نویسند که رویدادهای روز ۲۸ مرداد، خودجوش و خود برانگیخته بوده و فرمانده آمریکایی کودتا، به نشست سیا گزارش می دهد که در شامگاه بیست و ششم مرداد، شورای جنگی به سفارش او، روز چهارشنبه یا ۲۸ مرداد را برای رزم آریایی نهایی با مصدق برگزیده است.

«ناگفته پیدا است که سازماندهی های ماه های گذشته و به ویژه آن چه در این ستاد فراهم شده بود، مانند کاریکاتورها، نوشتارها و چیزهای دیگر، کار آیی انباشته ای داشتند... به هر روی تا آن هنگام که ما با ناکامی ها و درنگ های زیادی در این کارزار روبه رو بودیم، به راستی چنین می نمود که این بار به پایان لعنتی کار بسیار نزدیک شده ایم. ما گفتیم: "خوب اگر مالاها تا روز آدینه کاری نمی توانند بکنند، پس نمی توانند بکنند و این بسیار بد است، هر چند ما باید تظاهراتی در روز چهارشنبه داشته باشیم. ما نمی توانیم اجازه دهیم که این کار از نزد ما رانده شود که اگر شد، چه بسا برای همیشه رانده خواهد شد."»

[والر در این جا پرسشی می کند که در متن فاش نشده. از پاسخ روزولت می توان دریافت که پرسش او درباره‌ی آن سه پیامی است که از جمله برای هنگ کرمانشاه و لشکر اصفهان فرستاده شد]

روزولت: آری آن ها [اردشیر زاهدی، سرهنگ فرزندگان و دو مأمور سیا] رفتند هر چند آن سپاهیان تا پس از این که کارها به انجام رسیده بود به تهران نیامدند اما کارشان سوگند بود زیرا در یک جا که هواداری بسیار نیرومندی از مصدق وجود می داشت، همدان بود و آن سربازان درست در هنگامی که حزب ایران و حزب توده در خیابان ها بودند به همدان رسیدند و آن ها را به شدت زدند و به سوراخ هایشان فراری دادند و سپس به تهران آمدند. ستاد ارتش در این باره بسیار در شگفت بود و دولتیان در همدان هم از این رویداد گیج شدند. برای آن ها روشن نبود که چرا افسری از کرمانشاه به آن جا آمده و به گرفتاری آن ها پایان داده است. این نخستین خبر خوش روز چهارشنبه بود.

سپس پیرامون ساعت ۹ بامداد، که من گمان می کنم برای تظاهرات خیلی زود باشد، چنین نیست؟

والر: بسیار زود است.

روزولت: خدارا شکر که خبر رسید که از حدود ساعت ۹ جمعیتی در بازار گردآمده [وسپس] دفتر حزب ایران را تکه پاره کردند و سپس سراغ دفتر باختر امروز رفتند و من گمان می کنم این کار [تام فاش نشده، هر چند می دانیم رهبری این بخش از کارزار با علی جلالی بود].

ویلبر: من تعجب می کنم زیرا یکی از گزارش هایی که ما دریافت کردیم این بود که غوغا به رهبری کسانی از زورخانه و [تام ها فاش نشده] آغاز شده بود.

روزولت: ما نمی دانیم. با گذشت زمان آگاه خواهیم شد هر چند هنگامی که از آماج های آن ها آگاه شدیم، دانستیم که کار [علی جلالی] است و آن ها سراغ باختر امروز که یکی از زرآگین ترین روزنامه های سخت هوادار مصدق و ضد آمریکایی بود رفتند، به راستی آن جا را ویران ساختند و پلیس به روی آن ها تیراندازی نمی کرد. پس کارها به جریان افتاد و گمان می کنم ساعت ۱۰ بود که گروهی از اوباش به سوی خانه مصدق راهی شدند. آن جا بود که خونریزی آغاز شد زیرا سربازان در آن هنگام از چند و چون کار بی خبر بودند به ویژه گارد نگهبان مصدق، و این است به روی شورشیان آتش گشودند. آن ها از دستور پیروی می کردند و از این رو آتش گشودند و گمان می کنم بیشتر کشته شدن ها در آن جا بود. در رادیو و در روزنامه ها درباره‌ی شمار کشته شدگان تا جایی که ما می دانیم گزاره گویی شده، همچنین درباره‌ی میزان درگیری پیرامون خانه‌ی مصدق... هر چند خانه‌ی مصدق غارت و ویران شد و اندکی دیرتر صدای خمپاره می آمد که گویا برخی از سربازان برای تفریح به خانه‌ی مصدق خمپاره باریدند...

از ساعت ۱۰ بامداد، ما به پیامد رویدادها بسیار امیدوار شدیم [۲۶ خط که دربرگیرنده‌ی پاره ای نام ها است هنوز فاش نشده] و سپس او [سپهبد آینده هدایت الله گیلان‌شاه] را بردیم در جایی که زاهدی پنهان بود و به سفارت بسیار نزدیک، درخانه‌ی یکی از آدم های ما [هاوارد "راکی" استون]. او در زیرزمین آن خانه بود و ما این دونفر را کنار هم نهادیم و گفتیم: "آقایان چنین می نماید که شما باید به زودی دست به کار شوید. با یک دیگر گفت و گو کنید و ببینید بهترین برنامه‌ی کار چیست." و این نزدیک به نیمروز بود و چیزی که ما را نگران می کرد این بود که این بار هم مانند دیگر تظاهرات ایرانی، [آن ها که در خیابان هستند] بروند برای ناهار و چرت پس از نیمروز، زیرا این رسم شان بود!... ما هنوز خویشتن باوری نیرومندی نداشتیم تا خیر رسید که گروه گسترده ای به سوی رادیو تهران روان اند. راه را ارتشیان بسته بودند و به ماشین ها راه نمی دادند هر چند با جمعیت همکاری می کردند... رادیو تهران تا ساعت دو پس نیمروز در گرماگرم این رویدادها درباره‌ی نرخ پنبه برنامه داشت و به یکباره از آن زمان موسیقی آغاز شد... و از ساعت دو نیم، رادیو خاموش شد و ما راهی برای رساندن خود به رادیو نداشتیم هر چند همه چیز امیدبخش می نمود... من به سفارت بازگشتم و نزدیک ساعت سه و نیم بود که رادیو دوباره با پشتیبانی سرمستانه از زاهدی زنده شد... اندکی پس از آن من به خانه ای که زاهدی در زیرزمین آن پنهان بود رفتم و دیدم که زاهدی با زیرپیراهنی و شلوار خانگی همراه با [گیلان‌شاه] که او هم یک پیراهن کهنه‌ی چرکین ورزشی و شلوازی پاره در تن داشت، ناهار می خوردند.

زاهدی یونیفورمش را در کنارش داشت و من گفتم: "آقایان، زمان کار فرا رسیده، شما باید بیرون به خیابان بروید و رهبری را دست بگیرید. رادیو هم در دست ما است. شوربختانه باطری رادیویی که ما به آن داده بودیم تمام شده بود و آن ها نمی دانستند که رادیو تهران در دست ما است. آن ها گفتند: "چشم، ولی این کار را چگونه انجام دهیم؟"

من گفتم: "کاری که خواهیم کرد چنین است: [گیلان‌شاه] را با یکی از ماشین‌های نمره سفید غیر دیپلماتیک می‌فرستیم و ما می‌چرخیم تا یک تانک یا کامیونی از سربازان هوادار شاه را بیابیم و سپس [گیلان‌شاه] پیاده خواهد شد و آن تانک و اگر نبود آن کامیون سربازان را با خود همراه کرده و با ژنرال زاهدی در نبش خیابانی در ساعت چهار و سی دقیقه دیدار خواهد کرد. ما زاهدی را در یک جیب سر بسته با نمره‌ی سفید به آن خیابان خواهیم رساند. از آن جا شما به رادیو خواهید رفت و ژنرال زاهدی پیام خود را از رادیو زنده با مردم در میان خواهد نهاد. از آن پس همه چیز در دست شما است." گفتند: "بسیار خوب". باز هم بگو مگو در گرفت. [گیلان‌شاه] در این اندیشه بود که یک سر به ستاد ارتش بروند. من این پیشنهاد را وتو کردم.»

و چنین بود سرگذشت قیام ملی بیست و هشت مرداد.

محمدامینی

هفدهم تیرماه ۱۳۹۶

نهم ژوئیه ۲۰۱۷

۱]] Langley, Virginia

[۲] Central Intelligence Agency, DDO Files, Job ۸۰-۰۱۷۰۱R, Box ۳, Folder ۹, TPAJAX (Iran). Top Secret; Security Information; Eyes Only.
<https://history.state.gov/historicaldocuments/frus۱۹۵۱-۵۴Iran/d۳۰۷>

[۳] <https://history.state.gov/historicaldocuments/frus۱۹۵۱-۵۴Iran/d۲۶۰>

[۴] Central Intelligence Agency, DDO Files, Job ۷۹-۰۱۲۲۸A, Box ۱۱, Folder ۱۴, Iran ۱۹۵۱-۱۹۵۳. Restricted; Security Information; NIACT. Repeated to London NIACT and to Beirut NIACT for Ambassador Henderson. Received at ۴:۲۸ a.m. <https://history.state.gov/historicaldocuments/frus۱۹۵۱-۵۴Iran/d۲۶۱>

[۵] <https://history.state.gov/historicaldocuments/frus۱۹۵۱-۵۴Iran/d۲۶۳>

[۶] <https://history.state.gov/historicaldocuments/frus۱۹۵۱-۵۴Iran/d۳۰۷>

[۷] <https://history.state.gov/historicaldocuments/frus۱۹۵۱-۵۴Iran/d۲۶۹>

[۸] زیرنویس همان

[۹] گزارش ماتیسن در همان روز ۲۵ مرداد گواه بر این است که ریاحی در دیدار با ژنرال مک کلور، درخواست او را برای بازداشت مصدق رد کرده و کودتا را کوشش گروه اندکی از افسران خوانده است. برپایه گزارش مک کلور، ریاحی فرمان های شاه را منکر نشده هر چند به ژنرال آمریکایی گفته که «ایران و مردمش، جایگاهی برتر از شاه یا هر دولتی دارند و ارتش، از آن مردم است».

<https://history.state.gov/historicaldocuments/frus1951-54Iran/d267>

[۱۰] <https://history.state.gov/historicaldocuments/frus1951-54Iran/d264>

[۱۱] <https://history.state.gov/historicaldocuments/frus1951-54Iran/d265>

[۱۲] <https://history.state.gov/historicaldocuments/frus1951-54Iran/d272>

Burton Burry [[۱۳]

[۱۴] <https://history.state.gov/historicaldocuments/frus1951-54Iran/d271>

[[۱۵] همان

<https://history.state.gov/historicaldocuments/frus1951-54Iran/d272> [۱۶]

[۱۷] <https://history.state.gov/historicaldocuments/frus1951-54Iran/d273>

<https://history.state.gov/historicaldocuments/frus1951-54Iran/d274> [۱۸]

[۱۹] <https://history.state.gov/historicaldocuments/frus1951-54Iran/d277>

[۲۰] متن این بیانییه را ستاد سیا در همان تگرام یادشده گنجانده بود و به رم فرستاده بود.

[۲۱] پیش از رویدادهای ۹ اسفند ۱۳۳۱، شاه و مصدق در چند زمینه به تفاهم رسیده بودند که یکی از آن ها فروش

تدریجی املاک سلطنتی از سوی شاه بود.

<https://history.state.gov/historicaldocuments/frus1951-54Iran/d279> [۲۲]

Clare Boothe Luce [[۲۳]

[۲۴] <https://history.state.gov/historicaldocuments/frus1951-54Iran/d278>

[۲۵] بخشی از گزارش روزولت در همان نشست در ستاد سیا است.

[۲۶] به یادداشت های من در برگ ۶۰۹ جلد یکم سوداگری با تاریخ بنگرید.

[۲۷] در این باره با نخستین گزارش دهنده این دیدار گفت و گو کرده و اسنادی را نیز از روزنامه های ایتالیا یافته ام که در جلد دوم سوداگری با تاریخ که در دست انتشار است، به آگاهی همگان خواهم رساند.

<https://history.state.gov/historicaldocuments/frus1951-54Iran/d289> [۲۸]

[۲۹] همان

[۳۰] همان

<https://history.state.gov/historicaldocuments/frus1951-54Iran/d292> [۳۱]

[۳۲] <https://history.state.gov/historicaldocuments/frus1951-54Iran/d293>

Special Assistant for Counterinsurgency and Special Activities [۳۳]

[۳۴] ویلبر، اسناد سازمان سیا، ص ۸۴، با ویرایش من.

[۳۵] پروژه تاریخ شفاهی ایران، دانشگاه هاروارد، مصاحبه‌ی ضیاء صدقی با ارتشبد حسن توفانیان، ۹ می ۱۹۵۸، رونویس نوار ۲، برگ های ۱۶-۱۵.

زاهدی، اردشیر، خاطرات اردشیر زاهدی، جلد یکم، ص ۱۵۲ [۳۶]

https://www.radiofarda.com/a/fk_downfall_e۲۶/۲۵۳۷۷۷۵۹.html [۳۷]

[۳۸] زاهدی، همان، صص ۱۴۴-۱۴۳.

[۳۹] به یادداشت های من درباره‌ی جلالی در جلد یکم سوداگری با تاریخ بنگرید.